

تحلیل مؤلفه‌های ادبیات پایداری

در رمان «رجال فی الشمس» اثر غسان کنفانی

*نعیم عموری^۱

سید حسن نجاتی^۲

چکیده:

غسان کنفانی یکی از مشهورترین نویسندگان معاصر فلسطین و جهان عرب است که علی‌رغم عمر کوتاه خویش (۳۶ سال) آثار فراوان و ماندگاری از خود بر جای گذاشت که این آثار شامل رمان، داستان‌های کوتاه، نمایشنامه و کتاب می‌باشند. «رجال فی الشمس» اولین رمان کنفانی که دارای شهرت جهانی و به چندین زبان زنده دنیا نیز ترجمه شده است. در «رجال فی الشمس» کنفانی با درک صحیح از زمان خود و همچنین وضعیت مردم فلسطین در آن دوره از زمان و احساس سرخوردگی و یأس ناشی از اشغال فلسطین، به نقد و بررسی دقیق جامعه خود می‌پردازد و به اصطلاح به نقد درونی جامعه خود پرداخته است. کنفانی عامل اصلی مشکلات فلسطین را اسرائیل می‌داند، ولی با این وجود مردم فلسطین را بی‌تقصیر نمی‌داند و معتقد است جامعه‌ای که تمامی رنج‌ها و محنت‌ها از آوارگی و فقر تا مردن در غربت را متحمل می‌شود اما هیچ‌گونه اعتراضی نمی‌کند و فریاد نمی‌زند، این جامعه هیچ وقت نخواهد توانست بر دشمن خود پیروز شود لذا سعی دارد با دست گذاشتن بر درد و سختی مردم جامعه خود علاوه بر رساندن فریاد بر حق مردم خود، جامعه فلسطینی را به تفکر و تحرک وادارد و در نهایت نیز با طرح پرسشی در پایان رمان غم‌انگیز خود مردم فلسطین را دعوت به مبارزه و مقاومت می‌کند و بر ضرورت خروج از حالت سکوت و تسلیم و یأس و حرکت در مسیر مبارزه و مقاومت تأکید می‌نماید.

کلمات کلیدی: غسان کنفانی، مقاومت، فلسطین، مبارزه، ادبیات.

^۱ -دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید چمران اهواز (نویسنده مسؤول) n.amouri@scu.ac.ir

^۲ -دانشجوی دوره کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید چمران اهواز

۱- مقدمه:

ادبیات پایداری نماد ملل مستقل جهان است حال اینکه کشور فلسطین تحت یوغ استعمار غرب قرار گرفته و صهیونیستهای نژاد پرست را بر زمین و دارائی و اموال مردم مسلط نموده اند و این اشغالگری موجب مبارزه و مقاومت گردید چه مبارزه تسلیحاتی و چه فرهنگی و ادبی. ادبیات فلسطین را ادبیات پایداری شکل میدهد و در این پژوهش رمان یکی از برجسته ترین مبارزان شهید فلسطینی را از منظر ادبیات پایداری مورد کاوش قرار میدهم و مقاله ی تحلیل مؤلفه‌های ادبیات پایداری در رمان « رجال فی الشمس»: مردانی در آفتاب. این رمان یکی از رمان های تاثیر گذار در ادبیات پایداری عربی است.

در این پژوهش مؤلفه‌های پایداری مورد کاوش قرار داده شد. آوارگی، فقر، ذلت و خواری، وی‌اس و ناامیدی و تسلیم شدن و دعوت به مبارزه و مقاومت و شکستن سکوت است.

ضرورت انجام تحقیق:

معرفی شخصیت مقاوم و شهید غسان کنفانی و همچنین تحلیل رمان "رجال فی الشمس" که نشان دهنده ی آوارگی ملت فلسطین است تحقیق در این رمان را ضروری و مفید نشان میدهد.

۱-۱- تعریف مقاومت:

« در زبان عربی، واژه مقاومت از ریشه «قاوم»، و «قاوم الشیء» به معنای « دفعه عنه» است. معمولاً کلمه «مقاومت» در برابر کلمه «طغیان» می آید، حال آنکه در مقابل واژه «هجوم» از کلمه «دفاع» استفاده می گردد. زمانی مقاومت صورت می گیرد که کس یا کسانی بخواهند علیه دیگر و یا دیگرانی طغیان کنند. طبیعی است که طرف مقابل سعی می کند تا در مقابل این طغیان، مقاومت و آن را از خود دفع نماید. چنین مقاومتی مشروع و شریف است چرا که هدف آن، برطرف ساختن ظلم و ستم و دفاع از بی گناهان است.» (مجیدی، ۱۳۹۰، ۴۱۲) باتوجه به تعریف ارایه شده دفاع مردم فلسطین از سرزمین و مقدسات خود نه تنها امری مشروع و قابل قبول است بلکه وظیفه ای اخلاقی و دینی وانسانی بر دوش ملت فلسطین می باشد.

۲- تاریخچه ادبیات مقاومت:

ادبیات مقاوم را می توان جزء ادبیات منعد و پایبند دسته بندی کرد و می توان گفت: «هنر متعهد و جاودانه، هنری است که در خدمت ارزش های دینی - انسانی قرار گیرد.» (سلیمانی

ودیگران، ۱۳۹۳: ۱۳۳) این ادبیات خود را ملزم به پرداختن به دغدغه‌های اساسی انسان می‌داند. دغدغه‌هایی همچون آزادی، استقلال و مقاومت در برابر هر نوع ظلم و ستم و... «ادبیات مقاومت سابقه‌ای به قدمت تمدن بشری دارد و در هر دوره‌ای، متناسب با شرایط و موقعیت آن رخ می‌نماید و در شرایطی چون خفقان، استبداد داخلی، نبود آزادی‌های فردی و اجتماعی، قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی جلوه می‌کند.

پرسش‌های تحقیق

- ۱- چرا کنفانی در رمان «رجال فی الشمس» به نقد درونی جامعه خود می‌پردازد؟
- ۲- مهم‌ترین راه پایان دادن به اشغال فلسطین در رمان «رجال فی الشمس» از دیدگاه کنفانی چیست؟

فرضیه تحقیق:

- ۱- پس از مطالعه دقیق «رجال فی الشمس» متوجه می‌شویم که غسان کنفانی با واقع‌بینی و به دور از فرافکنی، به نقد درونی جامعه فلسطینی می‌پردازد زیرا معتقد است جامعه فلسطینی در ادامه اشغال فلسطین بی‌تقصیر نیست و نقش مهمی در استمرار این رنج و محنت‌ها دارد. لذا با نقد درونی جامعه خود سعی در پیدا کردن جامعه خود و خارج کردن جامعه خود از حالت رکود و تسلیم و یأس و ناامیدی دارد.
- ۲- از دیدگاه غسان کنفانی تنها راه پیروزی مردم فلسطین مبارزه و مقاومت و فریاد زدن علیه ظلم و ستم است. کنفانی با طرح سؤال بدیهی در «لماذا لم یدقوا جدران الخزان» می‌خواهد جامعه خود را دعوت به مبارزه کند و به جامعه خود بگوید که بر دیواره‌های این هیولای مرگ که در اینجا به مخزن آبی تشبیه شده است، بکوبند و تسلیم مرگ نشوند و فریاد بر حق خود را به گوش جهان برسانند تا از این طریق بتوانند سرزمین خود را آزاد سازند.

خلاصه رمان «رجال فی الشمس»

«رجال فی الشمس» اولین رمان غسان کنفانی است که در سال ۱۹۶۳، در بیروت به چاپ رسید این رمان به شرح و بیان تأثیرات اشغال فلسطین بر روی مردم فلسطین در سال ۱۹۴۸ می‌پردازد و از طریق طرح تصویری از ۴ فرد فلسطینی که هر کدام نماینده گروهی از مردم فلسطین

هستند به بیان دردها و محنت ملت مظلوم و ستمدیده فلسطین می پردازد و در پایان رمان با طرح پرسشی بدیهی مردم فلسطین را به مبارزه و مواجهه با اشغالگران دعوت می کند و تنها راه آزادی فلسطین را مبارزه معرفی می کند.

شخصیت های داستان:

- ۱- ابوقیس: فردی مسن است که در اثر اشغال فلسطین زمین و خانه خود و نیز درختان زیتون خود را از دست می دهد و برای تأمین معیشت خود مجبور می شود به کویت فرار کند.
- ۲- اسعد: جوانی است که به دلیل فعالیت های سیاسی تحت تعقیب نیروهای امنیتی اردن می باشد که قصد دارد جهت پیدا کردن کار و گریختن از نیروهای امنیتی به کویت سفر کند.
- ۳- مروان: نوجوان ۱۶ ساله ای است که پدرش پس از ازدواج با زنی به نام شفیقه، او و مادرش و ۴ برادر و خواهر دیگر خود رها می کند لذا مروان برای تأمین مخارج زندگی و تکفل خانواده خویش مجبور می شود مدرسه را ترک نماید و به کویت سفر کند.
- ۴- ابوالخیزران: فردی فلسطینی که در جنگ مردانگی خود را از دست داده است و بر روی ماشین حمل آب متعلق به یک تاجر کویتی کار می کند و در زمینه قاچاق انسان نیز فعالیت دارد و پس از آشنایی با مروان، اسعد و ابوقیس تصمیم می گیرد که آنها را با ماشین حمل آب از مرز بین عراق و کویت عبور دهد.

بحث اصلی:

مؤلفه های پایداری در رمان «رجال فی الشمس»

غسان کنفانی در رمان «رجال فی الشمس» به سه مقوله مهم و اساسی تأثیرگذار در وضع اجتماعی مردم فلسطین و یا قسمتی از آنها می پردازد که در زیر به شرح آنها می پردازیم:

کنفانی همانند سایر نویسندگان و شاعران فلسطینی عامل اصلی شروع رنج و محنت مردم فلسطین را اشغال سرزمین شان توسط یهودیان می داند اشغالی که موجب آوارگی و درماندگی مردم فلسطین شد و به تبع آن مسائلی چون فقر و پناهندگی و محروم ماندن از تحصیل و جهل و بی سوادگی و ظلم و رنج و محنت پدید آمد اما به همین موضوع اکتفا نمی کند و در ادامه به علت های ادامه این اشغال که خود پدید آورنده تمامی رنج ها و مرارت ها برای مردم فلسطین است، می پردازد. از دیدگاه غسان کنفانی یکی از عوامل بسیار مهم و حساس در ادامه این مشکلات خود مردم فلسطین هستند مردمی که در برهه ای از زمان دچار یأس و ناامیدی شده و گروهی نیز راه

حل مشکلات خود را در فرار از کشور خود و تسلیم شدن به وضع موجود، می‌دانند و گروهی دیگر که امر واقع را پذیرفته و آن را قضا و قدر خود می‌دانند، مردمی که حاضر نیستند برای آزادی و رهایی خود از یوغ اشغالگران هیچ گونه اقدام عملی انجام بدهند و تنها چشم به دیگران دوخته‌اند و انتظار کمک از جامعه جهانی و یا کشورهای دیگر دارند از نظر غسان کنفانی این دیدگاه و این نوع تسلیم شدن و پذیرفتن واقعیت موجود امری غیر قابل قبول و ناپسند است لذا سعی دارد جامعه خود را از این حالت یأس و ناامیدی خارج سازد و آنها را دعوت به اتحاد و همکاری و همبستگی با یکدیگر می‌خواند و در مقوله سوم خود در این رمان، بعد از تشخیص عامل رنج و محنت مردم نیز عاملاستمرار این رنج‌ها، تنها راه درمان و ریشه کن کردن این محنت‌ها را مواجهه و مقابله با این دشمن اشغالگر می‌داند و در پایان با طرح سؤال بدیهی «لماذا لم يدقوا جدران الخزان؟» تک تک افراد جامعه خود را به چالش می‌کشد و سعی می‌کند با طرح این سؤال بدیهی به مردم فلسطین به طور خاص و تمامی آزادی خواهان به طور عام، تلنگری وارد کند.

از نظر کنفانی تنها با مقابله و مواجهه با دشمن اشغالگر می‌توان بر رنج‌ها و مشکلات پیروز شد و این فریاد و دادخواهی را حق مشروع مردم فلسطین می‌داند که فقط از این طریق می‌توانند به این ظلم و ستم پایان بخشند و به حق مشروع خود در بازگشت به وطن دست یابند.

مقوله اول: مشکلاتی که اسرائیل سبب به وجود آمدن آنها شده است به ترتیب زیر ذکر می‌نماییم و قسمت‌هایی از رمان که به این موضوع اشاره دارد این ایده را اثبات می‌نماید:

آوارگی: بی‌شک عامل اصلی آوارگی و بی‌خانمان شدن فلسطینی‌ها، اشغال سرزمین آنها بوسیله اسرائیل است. اشغالی که در اثر آن هزاران نفر از مردم فلسطین آواره و بی‌خانمان گشتند. «با کوچ خود خواسته یهودیان و اشغال سرزمین فلسطین، زمینه‌ی اخراج ساکنان اصلی این سرزمین مهیا شد؛ میهمانی که میزبان را اخراج نمود... اکنون مردم فلسطین با دشمنی رو به رو هستند که اگر بتوانند، مسلمانان را از صفحه روزگار محو می‌سازد و در این کار آن تردید نمی‌کند؛ دشمنی که کمترین جرم او نسل‌کشی و نابود ساختن ریشه فلسطینیان و بلکه هر مبارزی است.» (مجیدی، ۱۳۹۰هـ: ۴۱۱) غسان کنفانی در رمان «رجال فی الشمس» به این محنت و رنج فلسطینیان اشاره می‌کند به عنوان نمونه می‌توان به عبارت‌های زیر در این رمان اشاره کرد که بیانگر این رنج و محنت است:

«أراح ابو قیس صدره فوق التراب النديّ، فبدأت الارض تحفق من تحته الارض التي

ترکها منذ عشرة سنوات» (کنفانی، ۱۹۶۳: ۷)

و نیز در قسمتی دیگر از رمان خود از زبان ابو قیس می نویسد: «یا رحمة الله عليك يا استاذ سليم! يا رحمة الله عليك! لا شك انك ذو خطوة عند الله حين جعلك تموت قبل ليلة واحدة من سقوط القرية المسكينة في ايدي اليهود... ليلة واحدة فقط ... يا الله! وأنقذت شيوخوحتك من العار...» (کنفانی، ۱۹۶۳: ۱۱)

این نمونه ها به روشنی نشان می دهد که کنفانی اشغال سرزمین خود را عامل اصلی بی خانمان شدن و آوارگی و رنج محنت مردم خود می داند. «کودکان بیش از دیگر افراد جامعه عواقب جنگ و آوارگی و محرومیت را لمس می کنند و در معرض شدیدترین دردها و رنج ها قرار می گیرند و از امکانات اولیه و در بسیاری از مواقع از آرامش و زیستن در آغوش گرم خانواده محروم می مانند؛ لذا در بحث رنج و اندوه انسان فلسطینی، رنج و اندوه کودکان فلسطینی بیشتر به چشم می آید؛ کودکانی که پیوسته مورد ظلم و ستم صهیونیست ها قرار می گیرند و واکنش سازمان های مدافع حقوق بشر نسبت به وضعیت این کودکان همچنان سکوت است.» (سرباز و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۰۴) بنابراین کنفانی سعی دارد با برجسته کردن این درد و رنج ها گوشه ای از محنت و سختی مردم فلسطین را به تصویر بکشد و ضمیر خفته جهانیان و مدعیان دفاع از حقوق بشر را بیدار نماید.

۱-۲- فقر :

رنج و محنت دیگری که اشغال فلسطین برای مردم آن سرزمین در پی داشت فقر و نداری و وضع معیشتی نامناسب است وضعی که به موجب آن ابو قیس با وجود پیر و مسن بودن و نیز مروان که نوجوانی ۱۶ ساله است، به ناچار مجبور می شوند سختی و مشقت سفر را متحمل شوند و به کویت سفر کنند، سفری که به مقصد نمی رسد و به موجب آن جان خود را از دست می دهند. «فقر و محرومیت و درد ناشی از آن، کودکان فلسطینی را وادار نموده است که در آرزوی لقمه ی نانی برای بقا و استمرار حیات خود باشند و ماه آسمان را هنگام خالی شدن کیسه های آرد، قرص نانی خیال کنند. آنان پردردترین و محروم ترین مردم جهانند؛ زیرا فقر آنها از نوع دیگری است؛ آنان گرسنه نگه داشته شده اند تا از قضیه کشورشان دور شوند و یا فراموش کنند و به جای آن به دنبال لقمه ی نانی برای ادامه حیات خویش باشند...» (سرباز و دیگران، ۱۳۹۵ هـ: ۱۰۸) کنفانی این فقر و محنت و نیز مرگ تلخ و غریبانه مردم فلسطین در راه سفر به دیگر کشورها جهت تامین معاش را، نتیجه ی اشغال سرزمین فلسطین می داند. به عنوان نمونه ابو قیس می گوید:

«رحمة الله عليك يا استاذ سليم ... ترى لو عشت، لو اغرقك الفقر كما اغرقني... أكنت تفعل ما أفعل الان؟ أكنت تقبل أن تحمل سنينك كلها على كتفيك و تهرب عبر الصحراء إلى الكويت كي تجد لقمة خبز؟» (کنفانی، ۱۹۶۳: ۴۶)

در بخش دیگری از رمان می خوانیم: مروان که نوجوانی ۱۶ ساله است به دلیل فقر و نداری و ازدواج پدرش با زنی دیگر مجبور می شود بار زندگی را بر دوش بردارد و به کویت سفر کند تا شاید بتواند از فقر و نداری رهایی یابد:

«... الذين في سنك مازالو في المدارس ...»

– لقد كنت في المدرسة قبل شهرين، ولكنني أريد أن اشتغل الان كي أعيل عائلتي ... « (کنفانی، ۱۹۶۳: ۴۶)

این عبارت ها به خوبی فقر و گرفتاری مردم فلسطین را نشان می دهد که چگونه از تمام دوره های سنی درگیر فقر هستند، فقری که عامل اصلی آن نیز اشغال شدن کشورشان توسط یهودیان است. اشغالگرانی که محمود درویش شاعر برجسته فلسطینی آنها را به دزدان قبرستان تشبیه می کند. «لصوص المدافن لم يتركوا للمؤرخ شيئاً يدل على (ديوان، ج ۲، ص ۳۵۳) در قصیده لصوص المدافن (۱۹۸۶) دولت یهودی به دزدان قبرستان تشبیه شده که می خواهد برای تشکیل هویت جعلی آثار باستانی فلسطین را نابود کند.» (نجاریان، ۱۳۸۸: ۲۱۹) یهودیانی که با اشغال سرزمین فلسطین و سرقت تاریخ و هویت این سرزمین مقدس علاوه بر درگیرکردن مردم فلسطین با درد ورنج آوارگی، فقر و... سعی در جعل تاریخ و به جود آوردن هویتی ساختگی برای خود هستند.

۱-۳- ذلت و خواری:

غسان کنفانی در بخش هایی از رمان تحقیر شدن و ننگ و ذلتی که فلسطینی ها در مسیر فرار به کویت متحمل می شوند به تصویر می کشد به عنوان مثال در بخشی که ابو قیس هنگام رفتن به مغازه آن شخص چاق، در بصره می رود به وضوح بیانگر این مطلب است.

«حاول أن يقول شيئاً ولكنه لم يستطع، كانت غصة دامة تمزق حلقه ... غصة ذاق مثلها تماماً حين وصل إلى البصرة و ذهب إلى دكان الرجل السمين الذي يعمل في ترويب الناس من البصرة إلى الكويت، وقف أمامه حاملاً على كتفيه كل الذل و كل الرجاء الذين يستطيع رجل عجوز أن يحملها...» (کنفانی، ۱۹۶۳: ۱۸)

این بخش از رمان ابو قیس را در حالتی همراه با خفت و ذلت به تصویر می کشد «بی شک، یکی از مهم ترین غایاتواغراض وضع قوانین وتشریع ادیان وبعثت انبیاء، بازداشتن مردم از ذلت و خواری و نائل ساختن ایشان به فضایل اخلاقی و صفات شریف و ستوده می باشد... فرد عاقل وهوشیار نفس وروح خود را بزرگ می داند... این چنین انسانی به پستی ها و اخلاق رذیله تن در نداده، واجازه تحقیرشده مقابل دیگران را نمی دهد.» (شریفی ودیگران، ۱۳۸۹، چکیده) کنفانی قصد دارد با انگشت نهادن بر این ذلت و خواری که فرد فلسطینی به دلیل فقر و در پی یافتن لقمه ای نان، متحمل می شود، رنج و محنت فرد فلسطینی را فریاد بکشد و فریاد مظلومیت سر دهد و به جهانیان بگوید که عامل این مرارت ها و سختی ها کسی نیست جز اسرائیل و حامیان آن که، با اشغال فلسطین، مسبب تمامی این سختی ها و حقارت برای فرد فلسطینی شده اند. در این رمان کنفانی به روشنی بر این نوع از خوار شدن و تحقیر شدن فرد فلسطینی انگشت نهاده و معتقد است اگر سرزمین فلسطین اشغال نمی شد مطمئنا این ذلت و خواری بر فرد فلسطینی تحمیل نمی شد، و دیگر نیازی به فرار کردن به دیگر کشورها نبود.

مقوله دوم: برخی ویژگی هایی که در مردم فلسطین در آن برهه زمانی، وجود داشته و موجب شده است که اشغال سرزمین شان ادامه یابد: غسان کنفانی در رمان «رجال فی الشمس» با اشاره به برخی رفتار ها و ویژگی های فرد فلسطینی در برهه ای از زمان (۱۹۶۳-۱۹۴۸) سعی دارد به نقد درونی جامعه خود بپردازد و جامعه خود را به نقد بکشد، جامعه ای که دچار یأس و نا امیدی شده و یا افراد آن جامعه به جای فکر کردن به امور مهم و حساس جامعه خود تنها به فکر امور شخصی خود و یا امور جزئی و بی اهمیت باشند و یا به جای توجه به توان های داخلی خود، چشم امید به دیگران دوخته اند، و یا راه حل مشکلات خود را فرار به دیگر کشورها می دانند، غسان کنفانی این جامعه را بی تقصیر در ادامه اشغال سرزمین و کشور خود نمی داند و معتقد است که تا زمانی که مردم فلسطین یأس و نا امیدی و فرار از مشکلات را به جای مواجهه با سختی ها و مشکلات، رویه ی خود سازند، بی شک نخواهند توانست بر دشمن اشغالگر خود پیروز شوند. همانگونه که در قرآن کریم می خوانیم: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» (الرعد- آیه ۱۱) در این بخش قصد داریم مواردی که در رمان «رجال فی الشمس» بر این موضوع اشاره دارند به ترتیب ذکر نماییم:

یأس و ناامیدی:

از مهمترین عوامل شکست هر فرد یا جامعه یأس و ناامیدی است، یأس و ناامیدی موجب تسلیم شدن فرد یا جامعه می شود، ناامیدی خصوصاً در سطح یک جامعه موجب می شود آن جامعه تسلیم وضع فعلی خود شود و هیچ گونه تلاشی برای رهایی از این وضعیت انجام ندهد. به عنوان نمونه در مسیر فرار به کویت ابو قیس در خیال خود زندگی فعلی خود را بهتر از مرگ نمی داند و با خود می گوید:

«... أنا رجل عجز قد أصل وقد لا أصل... أو تحسب إذن أن حیاتک هنا أفضل كثيراً من موتک؟» (کفانی، ۱۹۶۳: ۸۸)

کفانی به خوبی این نقطه ضعف را تشخیص داده و انگشت بر آن نهاده است تا جامعه را از این یأس و ناامیدی، آگاهی دهد و به آنها بگوید که یأس و ناامیدی همانند اشغال سرزمین شان توسط اسرائیل، در استمرار مشکلاتشان نقش اساسی دارد «اگر کشوری بخواهد از سلطه ظلم و ستم ظالمان رهایی یابد، باید مردمش علیه حاکمان خود قیام کنند؛ زیرا خداوند نیز سرنوشت قومی را تغییر نخواهد داد، مگر اینکه خود خواهان تغییر باشند:

«ما غیر الله الحیاة علی أجوائنا حتی تغیرنا» (فضل الله، ۲۰۰۱: ۱۵۵)

خداوند زندگی ما را تغییر نخواهد داد؛ مگر اینکه مانیز تغییر پیدا کنیم.» (مهتدی، ۱۳۹۵: ۳۹۰)

ملتی که تحت اشغال دشمنان خود می باشد و می خواهد خود را رهایی بخشد، حق ندارد مأیوس شود و امید خود را از دست بدهد. بنابراین باید تلاش کند و تمام توان خود را درمقابله با دشمن اشغالگر به کارگیرد تا بتواند بر این دشمن پیروز گردد و سرزمین خود را باز پس بگیرد.

۲-۲- تسلیم شدن و انتظار بیهوده کشیدن:

ملتی که تحت اشغال باشد نباید لحظه ای تسلیم شود و در هر زمان و مکان حالت تسلیم و رکود را نپذیرد. انتظار بیهوده کشیدن و عدم مبارزه یک ملت عامل دیگری است که موجب می شود این ملت زیر بار ظلم و اشغال برود و هیچ گونه اقدامی برای آزادی خود انجام ندهد، به عنوان نمونه می توان به عبارت زیر در رمان «رجال فی الشمس» اشاره نمود:

«في السنوات العشر لم تفعل شيئاً سوى أن تنتظر... لقد احتجت إلى عشر سنوات كيرة جاعة كي تصدق أنك فقدت شجراتک و بینک و شبابک و قریتک کلها... في هذه السنوات الطويلة شق الناس طرقهم و أنت مقع ککلب عجز في بیت حقیر.» (کفانی، ۱۹۶۳: ۱۶-۱۵)

نویسنده سعی دارد حالت سکون و تسلیم شدن فرد فلسطینی را به نقد بکشد و او را به سعی و تلاش و مبارزه دعوت کند تا بتواند عزت و کرامت خود و سرزمین خود را از چنگ دشمن غاصب آزاد سازد.

تسلیم بودن به قضا و قدر:

در بخشی از رمان می خوانیم که أسعد برای تأمین هزینه سفر خود به کویت مجبور می شود از عمومی خود ۵۰ دینار قرض بگیرد عمومی أسعد نیز در مقابل از أسعد می خواهد که با دخترش ندی ازدواج کند و این ازدواج را قدر محتوم أسعد و دخترش ندی می داند:

«شد علي النقود في جيبه و فکّر: سوف يكون بوسعي أن أرد لعمي المبلغ في أقل من شهر ... لا تتفائل كثيراً قبلك ذهب العشرات ثم عادوا دون أن يحضروا قرشاً ... و رغم ذلك سأعطيك الخمسين ديناراً التي طلبتها... إذن لماذا تعطيني النقود اذا كنت متاكداً من أنني لن أعيدها لك؟ انت تعرف لماذا... أ لست تعرف؟ إنني أريدك أن تبدأ... حتي يصير بوسعك ان تتزوج ندی... من الذي قال له انه يريد ان يتزوج ندی؟ مجرد أن أباه قرأ معه الفاتحه حين ولد هو و ولدت هي في يوم واحد؟ إن عمه يعتبر ذلك قدراً، بل انه رفض منه خاطب قدمو ليتزوجوا ابنته» (کنفانی، ۱۹۶۳: ۲۸)

و در بخش دیگری از رمان پدر مروان، ازدواج خود با شفیقه را قضا و قدر خود می داند و می گوید که چیزی در دست من نیست این امر از اول برای ما نوشته شده است.

«انت تعرف يا مروان بأن لا بد لي في الامر، هذا شي مكتوب لنا منذ بدء الخليقة» (کنفانی، ۱۹۶۳: ۴۹)

کنفانی طرز تفکر جامعه خود را قبول ندارد و سعی می کند تا بر این تفکر بتازد و آن را از ذهن فرد فلسطینی خارج کند زیرا معتقد است این تفکر و این طرز نگاه عاملی است که جامعه را از تحرک باز می دارد و اشغال سرزمین فلسطین را قضا و قدر می داند در نتیجه از هر گونه تلاش و مبارزه برای آزادی متوقف می شود.

« در رابطه با این موضوع می توان به اشعاری از شاعر فلسطینی، محمد قاسم اشاره کرد که متشرعانی را که تنها دست به دامان دعا هستند به باد سخره می گیرد، به علت اینکه آنان مردم را از قیام باز می دارند و به مردم در ازای رنج های این دنیا وعده بهشت می دهند:

«يقول الشيخ ان الخلد مأوانا فلم نجزع؟ / و للحكام يوم الحشر نارٌ لفحها يصرع/ ففيم نثور؟ ان الحق عندالله لايدفع/ اطاعة اولياء الامر منا خير ما نصنع! / لنشقي ها هنا في الارض إن نصيبنا الجنة!» (محمد قاسم، ۲۰۰۴: ۴۷ / ۱)

داشتن چنین روحیه ای نزد زاهدان قشری باعث می شود که مردم نسبت به تغییر سرنوشت خود دلسرد شوند و این خیانت بزرگی در حق مردم است که در لباس قداست بر آنان روا می شود. (عموری و احمد زاده، ۱۳۹۴: ۱۰۲-۱۰۱) لذا کنفانی وظیفه خود می داند که با این تفکر مقابله نماید و در درون فرد فلسطینی این احساس را ایجاد کند که تنها با تلاش و مبارزه است که می توان کشور خود را از دست اشغالگران آزاد ساخت و تسلیم بودن به قضا و قدر نه تنها منجر به آزاد سازی فلسطین نمی شود بلکه خود یکی از علل استمرار این اشغال است.

ترک وطن و فرار به کشورهای دیگر:

شاید بتوان موضوع اصلی رمان «رجال فی الشمس» را پرداختن به موضوع فرار از فلسطین و رفتن به کشورهای دیگر دانست، کنفانی می خواهد به این مسئله مهم بپردازد که چرا باید فرد فلسطینی وطن خود را رها کند و برای حل مشکلات خود به دیگر کشورها برود. از نگاه کنفانی کسانی که وطن خود را ترک می کنند و به کشورهای دیگر فرار می کنند چیزی جز ذلت و خواری نصیبشان نمی گردد و در پایان نیز با خفت و خواری و در غربت مرگ آن ها را در کام خود می بلعد که در رمان «رجال فی الشمس» این مسئله به روشنی مشاهده می گردد افرادی که وطن خود را به امید زندگی بهتر ترک می کنند به طعمه ای برای افراد سودجو و فرصت طلب تبدیل می شوند که با تحقیر آنها علاوه بر خالی کردن جیب هایشان آن ها را در مسیری نامعلوم و خطرناک رها می سازند به عنوان نمونه می توان به این قسمت از رمان اشاره کرد:

که مروان در مغازه مرد چاق اهل بصره درباره موضوع فرار و قیمت آن گفتگو می کند:

« أرحوك! أرحوك! لا تبدأ بالنواح! كلکم تأتون الي هنا ثم تبدأون بالنواح كالأ رامل ! ... يا اخي، يا روعي لا أحد يجبرك علي الا لتصاق هنا، لماذا لا تذهب و تسأل غيري، البصره مليئه بالمهريين» (کنفانی، ۱۹۶۳: ۳۵) در ادامه نیز که مروان با مرد اهل بصره گفت و گو می کند و مروان، مرد بصره ای را تهدید به شکایت می کند به روشنی تحقیر و خواری شدن مروان توسط کنفانی ترسیم شده است:

« سوف تأخذ مني خمسة دنانير و انت مبسوط ... و ألا ... و ألا ماذا؟

- و إلا فضحتک فی محفر الشرطه!

قام الرجل السمين... ثم رفع يده الثقيله في الهواء...

- تريد ان تشكوي الي الشرطه يا ابن ال... و هوت اليد الثقيله فوق خده، فضاعت الكلمه في طين شيطاني اخذ يدور بين اذنيه... لم يستطيع أن يحتفظ بتوازنه للحظه فخطا إلي الوراء خطوتين صغيرتين، و وصله صوت الرجل السمين مبوحاً بالغضب:
إذهب و قل للقواويد إنني ضربتک... تشكوي للشرطه؟

تحفز في مكانه لبرهه وجيزه... فأخذ يمضغ ذله و علامات الاصابع فوق خده الايسر
تلتهب...» (کنفانی، ۱۹۶۳: ۳۷-۳۶)

و یا در بخش دیگری از رمان کنفانی به خوبی نشان می دهد که افرادی که از فلسطین فرار می کنند علاوه بر ذلت و تحقیر شدن، توسط افراد سودجو مورد سوء استفاده قرار می گیرند به عنوان مثال می توان به این جمله از ابوالخیزران که قرار است ابو قیس، اسعد و مروان را از مرز عراق رد کند و به کویت برساند اشاره کرد

«انفجر ابو الخیزران صاحکا کانه لم یکن هو الذي قال ذلک، ثم أخذ يضرب القمود بکلتا یدیه و یهز رأسه...»

اتعرف؟ اني اخاف أن تفتس البضاعة، هناك...

أشار بعنقه الي حيث يجلس العجوز مع مروان فوق الحزان و مضی یضحک بعنف...»
(کنفانی، ۱۹۶۳: ۶۶)

این گفتگو بین اسعد و ابوالخیزران به خوبی نشان می دهد که ابوالخیزران و نیز تمامی افرادی که فلسطینی ها را از راه صحرا به کویت فراری می دهند، هیچ ارزشی برای جان این افراد قائل نیستند و به چشم کالا به آنها نگاه می کنند «در صحبت «ابوخیزران» خواجه با او در مورد دو همراهش یعنی؛ «ابوقیس و مروان» از واژه های غیر انسانی استفاده می کند: «اتعرف؟ اننی أخاف أن تفتس البضاعة...» لفظ «البضاعة» کالا با فعل تلف شدن «تفتس» برای حیوانات استعمال می شود. این عبارت؛ زبان تصویری بدبختی فلسطینی هایی است که انسانیت شان را سلب نموده اند و در حد حیوان؛ تقلیل پیدا کرده اند.» (عبدی؛ مرادی؛ ۲۸۳: ۱۳۹۰) بنابراین کنفانی می خواهد به تمامی افراد جامعه فلسطین بگوید که فرار از فلسطین و رفتن به کشورهای دیگر تنها ذلت و خواری را به دنبال دارد و موجب میشود این افراد مورد سود جویی افراد فرصت طلب قرار بگیرند و در حد حیوانی تقلیل یابند.

مقوله سوم: نشان دادن راه غلبه بر مشکلات و رسیدن به آزادی

با توجه به آنچه گفته شد کنفانی پس از دست گذاشتن بر روی عامل اصلی شروع رنج و محنت مردم فلسطین و نیز اشاره به عوامل استمرار و ادامه داشتن این مشکلات و سختی‌ها در پایان رمان خود با نشان دادن پایان تلخ و تکان دهنده قهرمانان داستان، سعی دارد تا پایان راه افرادی را نشان دهد که از وطن خود فلسطین فرار کرده و به دنبال حل مشکلات خود در کشورهای دیگر هستند و در پایان رمان با طرح سؤال بدیهی و تکان دهنده « لماذا لم یدقو جدران الخزان؟ »

مردم فلسطین را به مقابله و مبارزه دعوت می‌کند و تنها راه آزادی فلسطین را مواجهه و مقابله با این رژیم ستمگر و اشغالگر می‌داند که در زیر به قسمت‌هایی از متن که موید این مطلب است، اشاره می‌کنیم.

« كانت السيارة الضخمة تشق الطريق بهم و بأحلامهم و عائلاتهم و مطامحهم و آمالمهم و بؤسهم و یأسهم و قوتهم و ضعفهم و ماضیهم و مستقبلهم ... كما لو أنها آخذة في نطح باب جبار لقدر جدید مجهول ... »

این عبارت در رمان به روشنی بیان می‌کند شخصیت‌های داستان، که از کشور خود فرار کرده و برای رسیدن به زندگی بهتر قصد دارند به کویت سفر کنند، در واقع در مسیری مجهول پای نهاده‌اند و پایان خوشی نخواهند داشت «توصیف گرمای ترسناک و طاقت فرسای فضای مخزن کانتینر، به عنوان مکانی که سرنوشت شخصیت‌ها در آن رقم می‌خورد، خواننده را نسبت به موقعیت دشوار موجود آگاه می‌کند.» (میرزایی، مرادی، ۱۳۹۴: ۳۵۸) در ادامه رمان می‌خوانیم که این افراد در حین عبور از مرز و رسیدن به کویت در گرمای سوزان تابستان به دلیل دیر آمدن ابوالخیزران، در درون مخزن آب از شدت گرما همگی گرفتار مرگ سخت و تکان دهنده می‌شوند:

« ارتقى أبوالخیزران الدرج مسرعاً و اتجه الى الغرفة الثالثة الي الیمین، و فوراً فتح الباب و دخل أحس نتیجه للنظرات التي انصبت علیه من قبل الموظفين، أن شيئاً ما سوف يحدث، إلا انه لم يتباطأ و دفع اوراقه امام الموظف السمين الذي كان يجلس في صدر الغرفة ... »

- قال الموظف و هو ينحي الاوراق من امامه بلا مبالاه متعمده...
- این کنت کل هذا الوقت الطویل؟ قال ابوخیزان لاهتاً: - فی البصره.
- سأل عنک الحاج رضا اکثر من ست مرات.

- كانت السيارة معطلة

ضح الموظفون الثلاثة الذين يشغلون الغرفة ضاحكين بغضب.

..... قال ابوخیزان متوتراً و هو ینقل قدماً و یضعها مکان الأخری:

- والآن یا أبو باقر... لا وقت لدي للمزاح... أرجو. مدّ یده فقرب الاوراق إلي امامه، إلا ان أباقر فنخي الاوراق الي طرف الطاولة و كتف ذراعيه من جدید و هو یتسم ابتسامه خبیثه:
- سأل عنك الحاج رضا ست مرات...
- قلت لك كانت السيارة معطلة... قرب الاوراق من جدید إلا أن ابا باقر نحاها مرة اخرى.
- كانت سيارتك معطله؟

- نعم ارجو انی مستعجل. (کنفانی، ۱۹۶۳: ۹۵-۹۳)

در این قسمت از مسیر ابوالخیزران به دلیل شوخی های نا به جای کارمندانی که در گذرگاه مرزی مشغول هستند برای مدتی معطل می شود همین زمان کافی بود تا افرادی که در مخزن ماشین آب در زیر آفتاب سوزان و گرمای شدید منتظر آمدن زود هنگام ابوالخیزران بودند، جان خود را از دست دهند:

« وضع كفین صلبتین فوق حافة الفوهه و اعتمد علي ذراعيه القويتين ثم انزلق الي داخل الخزان... انخي ابوالخيزران و وضع أذنه فوق الشعر الرمادي المبتل: كان الجسد بارداً و صامتاً... مديده و تحسس طريقه الي ركن الخزان، كان الجسد الآخر مازال متمسكا بالعارضه الحديدية» (کنفانی، ۱۹۶۳: ۱۰۲-۱۰۱)

کنفانی در این جا پایان تلخ و مرگ در غربت و در زیر آفتاب و درون مخزن فلزی را برای قهرمانان داستان به تصویر می کشد تا به این نکته اشاره کند که افرادی که زندگی بهتر و آسایش و رفاه را در فرار از فلسطین جست و جو می کنند سخت در اشتباهند و پایان غم انگیز و سختی خواهند داشت و آینده ای جز مرگ در غربت و همراه با ذلت در انتظار آنان نخواهد:

«قاد ابو الخيزران سيارته الكبيرة حين هبط البيل متجهاً إلى خارج المدينة النائمة... انحرف بسيارته عن الطريق الأسفلت و مضي يتدرج في طريق رملي إلي داخل الصحراء. لقد قر قراره منذ الظهيرة علي ان يدفنهم واحداً واحداً، في ثلاثة قبور... اما الآن فانه يحس بالتعب يتأكله فكأن ذراعيه قد حقتنا بمخدر... لا طاقة له على العمل... قبل ان يتجه الي سيارته و يخرجها من كراج الحاج رضا قال في ذات نفسه إنه لن يدفنهم، بل سيلقي بالاجساد الثلاثة في الصحراء و يكرعائداً إلي بيته... الآن، لم تعجبه الفكرة، لا يروقه أن تذوب أجساد الرفاق في الصحراء، ثم تكون نهباً للجوارح و الحيوانات...» (کنفانی، ۱۹۶۳: ۱۰۶-۱۰۵)

کنفانی در این رمان پایان تلخ این افراد را نشان می دهد. پایانی که در آن افرادی که از وطن خود فرار کرده و به امید زندگی بهتر راهی کویت شده اند در انتها حتی از داشتن قبر محروم می

مانند و ممکن است در بیابان اجساد آنها طعمه حیوانات وحشی و درندگان شود در واقع نویسنده قصد دارد علاوه بر نهمی شدید فلسطینیان از ترک وطن خود تاکید بر تمسک جستن به خاک سرزمین خود، می خواهد گوشه ای از رنج و گرفتاری مردم فلسطین را فریاد بزند و این فریاد را به گوش جهانیان برساند و به جهانیان بگوید که در جلوی چشمان شما و در سکوت مرگ بار سازمان های بین المللی و نیز بی تفاوتی کشورهای عربی و اسلامی فرد فلسطینی در مرز این کشورها به طرزی فجیع جان خود را از دست می دهد بدون آنکه اقدامی از سوی کشورها و سازمان ها در راه کمک به مردم فلسطین انجام گیرد.

در ادامه نیز عاقبت تلخ شخصیت های داستان را اینگونه به تصویر می کشد که این افراد در بیابانی گرم و سوزان در محل جمع آوری زباله ها رها می شوند شاید توسط مأموران جمع آوری زباله اجسادشان دیده شود و زیر نظر حکومت دفن شوند.

« هبت نسمة ریح فحملت ألي أنفه رائحة تنه ... قال في ذات نفسه: هنا تكۆم البلدية القمامة. ثم فكر: لو ألقيت الاجساد هنا لا كتشفت في الصباح، و لدفت بإشراف الحكومه...» (کنفانی، ۱۹۶۳: ۱۰۶)

در ادامه نیز می خوانیم:

«قفز إلى الخارج و أغلق الفوهة ببطء ، ثم هبط السلم إلى الارض، كان الظلام كثيفاً مطبقاً وأحس بالارتياح لأن ذلك سوف يوفر عليه روية الوجوه، جرّ الجثث - واحدة واحدة- من اقدامها و ألقاها علي رأس الطريق، حيث تقف سيارات البلدية عادة لا لقاء قمامتها» (کنفانی، ۱۹۶۳: ۱۰۷)

نویسنده با به تصویر کشیدن اینگونه پایان تلخ و تکان دهنده شخصیت های داستان می خواهد به خواننده رمان و مخصوصاً جامعه فلسطینی مخاطب خود شوک و تکانی وارد آورد و به مخاطب فلسطینی خود به طور خاص بگوید که تسلیم شدن و فرار از رویارویی با دشمن و نیز مقدم داشتن منافع شخصی خود به جای اولویت دادن به مسئله آزاد سازی وطن خود، و مبارزه برای احقاق حقوق خود، پایان تلخ و غم انگیزی همچون شخصیت های داستان خواهد داشت، پایانی که در آن بعد از تحمل حقارت و خواری در ابتدای سفر خود و مخاطره و سختی در طول سفر، در انتهای سفرشان منجر به مرگ آنها و رها شدنشان در زباله های کشورهای دیگر شد.

دعوت به مبارزه و شکستن سکوت

یکی از اساسی ترین کارها برای پایان دادن به اشغال فلسطین و آزادی مردم آن از ظلم و ستم اشغالگران مبارزه و مواجهه با دشمن و شکستن سکوت در مقابل این ظلم و ستم است. « به عنوان

مثال، ابوالقاسم الشابی شاعر معاصر تونس‌سی که همواره غیرت و احساسات عرب در مبارزه با صهیونیست‌ها، به جنبش واداشت:

إِذَا الشَّعْبُ يَوْمًا أَرَادَ الْحَيَاةَ فَلَا بُدَّ أَنْ يَسْتَجِيبَ الْقَدْرَ
وَلَا بُدَّ لِلَّيْلِ أَنْ يَنْجَلِيَ وَلَا بُدَّ لِلْقَيْدِ أَنْ يَنْكَسِرَ
وَمَنْ لَمْ يُعَانِقْهُ شَوْقُ الْحَيَاةِ تَبَحَّرَ فِي جَوْهَا وَأَنْدَثَرَ (الشابی، ۱۹۹۵م، ۷۷)

شاعر ابراز می‌دارد که اگر ملتی اراده کرد که آزاد باشد و زنده بماند، همگان، حتی قضا و قدر، باید خواسته او را اجابت نمایند. پرده شب‌های ظلمت و استبداد و بردگی، بایست فرو افتد و جای خود را به صبح آزادی و کرامت انسانی دهد. قید و بند بندگی پاره گردد و غل و زنجیرش بشکند. اگر ملتی شوق آزادی و رهایی نداشته باشد، بخار و محو می‌گردد. این ابیات فریاد می‌زنند که ای خفتگان! بیدار شوید و در برابر ظالم ساکت ننشینید و بنگرید که اگر بخواهید، می‌توانید آزاد باشید. اگر بخواهد، حتی دست تقدیر نیز با او همراه می‌گردد و اگر همچنان سر در گریبان سکوت و تحقیر فرو برد، گذر روزگار و گلدفزون طلبان، محو و نابودش خواهد نمود.» (مجیدی، ۹۱-۱۳۹۰، ۴۱۷، ۴۱۸)

غسان کفانی نیز همانند دیگر نویسندگان و شاعران فلسطینی به اهمیت مبارزه و ایستادگی پی برده است و پس از برشمردن سختی‌ها و آلام مردم فلسطین و به تصویر کشیدن آوارگی و رنج مردم خود در پایان رمان خود با طرح پرسشی مهم و تأثیرگذار دعوت به مبارزه و شکستن سکوت می‌کند کفانی پس از مرگ تکان‌دهنده ابو قیس، مروان و اسعد، درون مخزن آب از زبان ابو الخیزران این پرسش را اینگونه مطرح می‌کند:

« حين وصل إلى باب السيارة و رفع ساقاً الي فوق تفجرت فكره مفاجئه في رأسه... بقي واقفاً متشنجاً في مكانه محاولاً أن يفعل شيئاً أو يقول شيئاً... لقد شعر بأن رأسه علي وشك ان ينفجر، و صعد كل التعب الذي كان يحسه فجأة إلى رأسه و أخذ يطن فيه حتي أنه احتواه بين كفيه و بدأ يشد شعره، ليزيح الفكرة... و لكنها كانت ما تزال هناك...»

کبیره داویة ضخمه لا تتزعزع و لا تتواری... و فجأة لم يعد بوسعها ان یکبحتها داخل رأسه أكثر... انزلقت الفكرة من رأسه ثم تدرجت علی لسانه:

- لماذا لم يدقو جدران الخزان؟ ...

دار حول نفسه دورة و لكنه خشي ان يقع فصعد الدرجة الي مقعده و أسند رأسه فوق المقود:

- لماذا لم تدقو جدران الخزان؟ لماذا لم تقولوا؟ لماذا.

و فجأة بدأت الصحراء كلها تردد الصدي:

- لماذا لم تدقو جدران الخزان؟ لماذا لم تدقو جدران الخزان؟ لماذا؟ لماذا؟ لماذا؟ (کنفانی، ۱۹۶۳: ۱۰۹-۱۰۸)

شاید بتوان جوهره رمان «رجال فی الشمس» را طرح این پرسش بدانیم پرسشی که باید در وجود هر فرد فلسطینی وجود داشته باشد که چرا ملت فلسطین باید متحمل این درها و رنج‌ها باشد بدون آنکه کوچکترین اعتراضی بکند و فریادی سر دهد مردی که تمام لحظه‌های زندگی را با درد و سختی سپری می‌کنند و مرگ تدریجی را تجربه می‌کنند بدون آنکه هیچ‌گونه اعتراضی بکنند، هیچ وقت نمی‌توانند خود را از چنگ این دشمن غاصب‌رهای بی‌بخشند لذا کنفانی با طرح پرسش «لماذا لم يدقو جدران الخزان؟» مردم فلسطین را دعوت به مبارزه و جهاد می‌کند و تنها راه آزادی فلسطین را مبارزه و مقاومت می‌داند. مبارزه و جهاد موضوعی است که شاید بتوان آن را موضوع مشترک تمام گونه‌های ادب پایداری دانست که تمامی شاعران و نویسندگان ادبیات پایداری دعوت به آن می‌کنند به عنوان نمونه می‌توان نمونه زیر اشاره کرد:

«هسته مرکزی و عنصر اساسی ادبیات مقاومت، دعوت به مبارزه و تشویق و پایداری است. این امرآرمان‌های ملی و ایمانی را جهت بخشیده و شکوه آزادی و آزادگی را به مخاطب می‌نمایاند. ادب پایداری تقریباً در آثار تمامی شاعران و ادیبانی که جنگ را تجربه نموده‌اند، نمود و بروز یافته است.» (مسبوق و اسدی، ۱۳۹۵: ۲۴۱) تنها با مبارزه و ایستادگی است که می‌توان به اشغال فلسطین پایان داد و بنابر ضرب المثل مشهور «ما أخذ بالقوة لا يسترد إلا بالقوة» دشمنی که به زور اسلحه و با تجاوز وزیرپا گذاشتن تمامی قوانین بین‌المللی و دینی و اخلاقی سرزمینی را غصب کرده است بی‌شک چنین دشمنی زبانی جز زبان زور نمی‌فهمد لذا برعهده تمامی فلسطینیان است که با اتحاد و هم‌بستگی و مبارزه و مقاومت این دشمن غاصب را از سرزمین خود بیرون برانند.

نتیجه‌گیری:

۱- در رمان «رجال فی الشمس» کنفانی پس از برشمردن محنت‌ها و سختی‌های مردم فلسطین به ریشه‌یابی این مشکلات می‌پردازد و با اشاره به عامل اصلی این رنج‌ها که همان اشغال فلسطین توسط یهود است، سعی دارد این رنج‌ها و سختی‌ها را به تصویر بکشد. به عنوان نمونه آوارگی مردم فلسطین و یا فقر و نیاز مردم فلسطین را می‌توان به عنوان یکی از مهم‌ترین پیامدهای منفی ناشی از اشغال سرزمین‌شان دانست.

۲- با پرداختن به برخی از مسائل و کوتاهی های مردم فلسطین و تسلیم شدن در مقابل این سختی ها و ناامید شدن و نیز مشغول شدن به امور شخصی خود و تلاش برای حل مشکلات جزئی خود و فراموش کردن عامل بوجود آورنده این مشکلات، قصد دارد ملت فلسطین را متوجه وظیفه ملی و اساسی خود بنماید. ازدید گاه کنفانی پرداختن فرد فلسطینی به مشکلات شخصی و معیشتی خود و فراموش کردن وظیفه ملی و اصلی خود یعنی آزادسازی فلسطین، خود یکی از عوامل طولانی شدن این اشغال است، بنابراین کنفانی قصد دارد فرد فلسطینی را متوجه این وظیفه اساسی خود نماید تا از این طریق بتواند مشکلات و سختی های خود را پایان بخشد و آزادی کامل سرزمین خود را به دست آورد.

۳- مردم فلسطین را به شکستن سکوت و مبارزه و مواجهه با دشمن غاصب خود، دعوت می کند، و از سکوت و تسلیم شدن باز می دارد و به طور صریح می خواهد به این مطلب اشاره کند که اکنون که سکوت و تسلیم شدن نتیجه ای جز مرگ در غربت و همراه با ذلت ندارد پس چه بهتر که این مرگ همراه با مقاومت و در راه آزادی وطن و با عزت به سراغ فرد فلسطینی بیاید و با مبارزه و مقاومت به استقبال این اجل محتوم خود برویم و با سر بلندی در راه وطن جان خود را فدا کنیم. و این را تنها راه آزادسازی فلسطین از دست اشغالگران صهیونیست می داند، اشغالگرانی که جز با مبارزه و ایستادگی نمی توان آنها را از سرزمین خود بیرون راند.

منابع:

-قرآن کریم

-پرچکانی و دیگران، ۱۳۹۵، تحلیل مولفه های مقاومت رمان های ابراهیم نصرالله، پایان نامه ارشد، ۲

-سرباز و دیگران، ۱۳۹۵، درد ورنج کودکان فلسطینی در شعر محمود درویش، نشریه ادبیات پایداری، سال هشتم، شماره چهاردهم، ۱۰۴

-سلیمانی و دیگران، ۱۳۹۳، بن مایه های ادبیات پایداری در شعر دینی احمد وائلی، نشریه ادبیات پایداری، سال ششم، شماره یازدهم، ۱۳۳

-شریفی و دیگران، ۱۳۸۹، دانشگاه پیام نور، پایان نامه ارشد، چکیده

-عبدی و مرادی، ۱۳۹۰، کارکرد راوی در شیوه روایتگری رمان پایداری، سال سوم، شماره پنجم، سال سوم، شماره ششم، نشریه ادبیات پایداری دانشگاه شهید باهنر کرمان، ۲۸۳

- عموری و احمدزاده، ۱۳۹۴، بررسی مضامین پایداری در شعر اسد محمد قاسم، فصلنامه لسان مبین، شماره بیست و یکم، ۱۰۱-۱۰۲
- کاکایی، ۱۳۸۰، بررسی تطبیقی موضوعات پایداری در شعر ایران و جهان، تهران، انتشارات پالیزان، ۹
- مجیدی، ۱۳۹۱، ادبیات مقاومت و فلسفه پیدایش مقاومت در کشورهای اسلامی تحت اشغال؛ فلسطین و عراق به عنوان نمونه، نشریه ادبیات پایداری دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال سوم، شماره پنجم، شماره ششم، صفحات ۴۱۱، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۲،
- مسبوق، اسدی، ۱۳۹۵، مؤلفه های پایداری در سرده های ابن منیر طرابلسی، نشریه ادبیات پایداری دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال هشتم، شماره چهاردهم، ۲۴۱
- مهتدی، ۱۳۹۵، جلوه های بیداری اسلامی در اشعار سید محمد حسین فضل الله، نشریه ادبیات پایداری، سال هشتم، شماره پانزدهم، ۳۹۰
- میرزایی، مرادی، تحلیل ساختاری مکان روایی در ادب پایداری، بررسی موردی «مردان آفتاب» و «باقیمانده» از غسان کنفانی، ۱۳۹۴، نشریه ادبیات پایداری، سال هفتم، شماره دوازدهم، ۳۵۸
- نجاریان، بن مایه های ادبیات پایداری در شعر محمود درویش، ۱۳۸۸، نشریه ادبیات پایداری، سال اول، شماره اول، ۲۱۹